

دیكتاتورشدن

فرهنگ جامع کیش شخصیت در قرن بیستم



دیکتاتور شدن

فرهنگ جامع کیش شخصیت در قرن بیستم

فرانک دیکاتر

ترجمه‌ی محمد حسین مرادی

HOW TO BE A DICTATOR
Copyright © 2019, Frank Dikötter
All rights reserved.

Persian translation © Borj Books, 2022
Borj Books is a division of Houpaa Publication.

.....
نشر برج در چارچوب قانون بین‌المللی حق انحصاری
نشر اثر (Copyright) امتیاز انتشار ترجمه‌ی فارسی این
کتاب را در سراسر دنیا با بستن قرارداد از آژانس ادبی
نویسنده‌ی آن، Frank Dikötter، خریداری کرده‌است.
انتشار و ترجمه‌ی این اثر به زبان فارسی از سوی ناشران و
مترجمان دیگر مخالف عرف بین‌المللی و اخلاق حرفه‌ای
نشر است.

سرشناسه: دیکاتر، فرانک، ۱۹۶۱-م.
Dikötter, Frank, 1961-
عنوان و نام پدیدآور: دیکتاتور شدن: فرهنگ جامع کیش شخصیت در قرن بیستم / نویسنده فرانک دیکاتر؛ مترجم محمدحسین مرادی.
مشخصات نشر: تهران: انتشارات برج، ۱۳۹۹.
مشخصات ظاهری: ۲۷۲ ص.
شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۷۲۸۰-۴۱-۸
وضعیت فهرست نویسی: فیبا
یادداشت: عنوان اصلی: How to be a dictator: the cult of personality in the twentieth century.
یادداشت: کتابنامه.
عنوان دیگر: فرهنگ جامع کیش شخصیت در قرن بیستم.
موضوع: دیکتاتورها -- تاریخ -- قرن ۲۰م.
موضوع: Dictators -- History -- 20th century
شناسه افزوده: مرادی، محمدحسین، ۱۳۶۸-، مترجم
رده بندی کنگره: JC۴۹۵
رده بندی دیویی: ۳۲۱/۹۰۹۰۴
شماره کتابشناسی ملی: ۷۴۳۰۸۵۰

دیکتاتور شدن

فرهنگ جامع کیش شخصیت در قرن بیستم



نویسنده: فرانک دیکاتر
مترجم: محمدحسین مرادی
ویراستار: محمدرسول علیزاده‌ی اصلی
مدیر هنری: فرشاد رستمی
تصویر روی جلد: سیدمهدی فاطمی‌نسب
صفحه‌آرا: نسیم نوریان
چاپ اول: ۱۴۰۱
تیراژ: ۵۰۰ نسخه
شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۷۲۸۰-۴۱-۸

آدرس: تهران، میدان فاطمی، خیابان بیستون،
کوچه‌ی دوم الف، پلاک ۹، طبقه‌ی اول.
صندوق پستی: ۱۴۳۱۶۵۳۷۶۵ تلفن: ۸۸۹۹۸۶۲۲
• همه‌ی حقوق چاپ و نشر انحصاراً برای نشر برج محفوظ است.
• نشر برج شاخه‌ی بزرگسال نشر هوپا است.
• استفاده از متن این کتاب، فقط برای نقد و معرفی و در قالب بخش‌هایی از آن، مجاز است.

فرانک دیکاتر متولد ۳۰ نوامبر ۱۹۶۱ در هلند، نویسنده و برنده‌ی جایزه‌ی ادبی «ساموئل جانسون»، استاد کرسی علوم انسانی در دانشگاه هنگ‌کنگ است. او پیش از مهاجرت به آسیا در ۲۰۰۶، استاد تاریخ مدرن چین در دانشکده‌ی مطالعات شرقی و آفریقایی دانشگاه لندن بود. دیکاتر از جمله مشهورترین تاریخ‌نگاران سیاسی چین و به‌ویژه شخص مائوتسه‌تونگ به شمار می‌آید. پیش از این، اثر مشهورش با عنوان قحطی بزرگ مائو برنده‌ی جایزه‌ی «ساموئل جانسون» شده بود.

همچنین دیکاتر پژوهش‌ها و مقالات روشنگرانه‌ای با تکیه بر یافته‌های جدید درباره‌ی ناپدیدشدگان دوره‌ی استالین منتشر کرده‌است. یکی از بحث‌برانگیزترین آثار او پژوهش‌هایی است که درباره‌ی دهشت‌ها و قحطی برنامه‌ریزی‌شده‌ی استالین در اوکراین، منتشر کرده‌است. دیکاتر را متخصص یافتن اسناد کشتار جمعی می‌نامند. او برای نوشتن کتاب حاضر، بیش از چهار سال هزاران سند را در خاستگاه این دیکتاتورها بررسی کرده‌است.

فرانک دیکاتر Frank Dikötter



من میل عمومی ابنای بشر را در وهله‌ی نخست، تمنایی دائمی برای دستیابی به قدرت و البته، قدرت هرچه بیشتر، می‌دانم؛ میلی که تنها با مرگ فرومی‌نشیند. دلیل این امر هم همیشه این نیست که شخص لذتی بیش از آنچه تاکنون به دست آورده، طلب می‌کند یا از میزان قدرت خود رضایت ندارد، بلکه علتش آن است که او نمی‌تواند قدرت و لذت موجود را برای خوب زیستن در طول زمان حفظ کند، مگر آنکه قدرت بیشتری به چنگ آورد.

توماس هابز - لویاتان

شهریار را محبوب خلق بودن بهتر است یا آنکه از او بهراسند؟ پاسخ پرسش این است که او طبعاً ترجیح می‌دهد مالک هر دو باشد؛ لیکن محبت را با ترس به‌ندرت می‌توان جمع آورد. پس اگر ناچار به انتخاب باشید، ترس امنیت بسیار بیشتری نسبت به دوست‌داشته‌شدن برایتان به ارمغان خواهد آورد. دوست‌داشتن زمانی است که کسی تشخیص می‌دهد باید سپاسگزار باشد، حال آنکه به‌طورکلی بر همگان معلوم شده‌است که بشر ناسپاس و متلون است و بسیار فراموش‌کار. ترس به معنای ترس از مجازات است و آری، این چیزی است که مردم هرگز فراموش نخواهند کرد.

نیکولو ماکیاولی - شهریار

فهرست

پیش‌گفتار	۱۱
موسولینی	۲۳
هیتلر	۶۰
استالین	۱۰۰
مائو	۱۳۲
کیم ایل سونگ	۱۶۵
دووالیه	۱۹۰
چائوشسکو	۲۱۳
منگیستو	۲۳۶
پس‌گفتار	۲۵۵
منابع و پی‌نوشت	۲۵۹
سپاسگزاری	۲۶۰
نمایه	۲۶۲

پیش‌گفتار

در سال ۱۸۴۰ میلادی، ویلیام میک‌پیس تئوری، شاعر و طنزپرداز انگلیسی که هجویه‌هایش علیه افراد قدرتمند شهره‌ی خاص و عام است، کاریکاتوری از لویی چهاردهم منتشر می‌کند. در سمت چپ تصویر، یک جالباسی قرار دارد ملبس به شمشیر و لباس پادشاه، پالتوی پوست او، روپوش زنبق‌نشانش^۱، کلاه‌گیس فرخنده‌اش و کفش‌های پاشنه‌بلند اشرافی‌اش. در مرکز تصویر، خود لویی به تصویر کشیده شده‌است، مردی بیچاره، نحیف و لاغراندام با پاهایی کج‌ومعوج، شکمی برآمده، سری کچل و دهانی بی‌دندان. اما در سمت راست، هم او، این بار کاملاً فرورفته در همان لباس‌های مجلل شاهانه است؛ یک لویی متکبر و ظاهراً بی‌عیب‌ونقص. تئوری پادشاه پادشاهان را عریان کرده بود، تا نشان دهد که او بدون آن آلات و تزیینات سلطنتی، چیزی جز یک موجود رقت‌انگیز و ترحم‌برانگیز نیست: «این‌گونه است که آرایشگران و کفاشان خدایانی را که می‌پرستیم، خلق می‌کنند.»^[۱]

این پادشاه قرن هفدهمی می‌گفت: «دولت یعنی من!» لویی باور داشت که او، غیر از خدا، در برابر هیچ احدی پاسخ‌گو نیست.^۲ حکومت او یک سلطنت مطلقه بود که در آن از قدرت خودکامه‌ی خود برای تضعیف اشراف، متحد و متمرکز کردن کشور و تسخیر سرزمین‌های دیگر استفاده می‌کرد. همچنین لویی خود را «خورشیدشاه»



ویلیام تئوری، کتاب طراحی‌های پاریس، چاپ لندن

۱. leur_de_lis: از نشانه‌های سلطنتی فرانسه.

۲. Divine right of kings: اشاره به حق الهی پادشاهان دارد؛ به این معنا بود پادشاه حق حکمرانی را مستقیماً از خداوند دریافت می‌کند و به همین دلیل، تنها خداست که می‌تواند عملکرد او را قضاوت کند. -م.

می‌نامید، پادشاهی خطنان‌پذیر که همه چیز به دور او می‌چرخد.^۱ او می‌خواست با ساخت مدال‌ها، نقاشی‌ها، نیم‌تنه‌ها، مجسمه‌ها، اهرام و طاق‌های پیروزی در سراسر کشور، اطمینان حاصل کند که همه، در همه‌حال، تسبیح‌گوی او باشند. ادیبان، فیلسوفان و مورخان دیوانی از دستاوردهایش قلم می‌زدند و او را عالم و قادر مطلق بازنمایی می‌کردند. او یک شکارگاه بزرگ سلطنتی را در جنوب غربی پاریس به کاخ ورسای تبدیل کرد؛ قصری عظیم با هفتصد اتاق که در آن نشست‌های حکومتی را برگزار می‌کرد و درباریانش را وامی‌داشت که برای امتیازگرفتن با یکدیگر رقابت کنند.^[۲]

حقیقتاً باید گفت لویی چهاردهم استاد بلامنازع نمایش سیاسی بود. البته که همه‌ی سیاستمداران تا حدودی به ساخت تصویر قابل‌قبولی از خودشان برای رعیت متکی‌اند. هنگامی که لویی شانزدهم، از نوادگان خورشیدشاه، پس از انقلاب ۱۷۸۹، به زیر تیغ گیوتین رفت، مفهوم «حق الهی پادشاهان» نیز با او به خاک سپرده شد. انقلابیون معتقد بودند که حق حاکمیت از آن مردم است؛ نه خدا. در دمکراسی‌هایی که طی دو قرن بعد از آن به تدریج ظهور کردند، رهبران متوجه شدند برای بقا باید به کسب رضایت رأی‌دهندگان متوسل شوند، همان‌هایی که می‌توانند پای صندوق‌های رأی، آن‌ها را از دایره‌ی قدرت حذف کنند.

افزون بر گزینه‌ی انتخابات، راه‌های دیگری نیز برای جابه‌جایی قدرت وجود دارد؛ می‌توانید کودتا کنید یا در نظام انتخاباتی تقلب کنید. در سال ۱۹۱۷، لنین و بلشویک‌ها به کاخ زمستانی^۲ یورش بردند و از آنجا تأسیس دولت جدید را اعلام کردند. البته بعدها کودتای خود را «انقلابی» الهام‌گرفته از انقلاب ۱۷۸۹ می‌نامیدند. چند سال بعد در ۱۹۲۲، موسولینی نیز با هوادارانش به سوی رم رفت و پارلمان را مجبور به تحویل قدرت کرد. آن‌ها و سایر دیکتاتورها خیلی زود به این موضوع پی بردند که قدرت‌گرفتن صرف و بدون مراقبت، تاریخ انقضا دارد. قدرتی

افزون بر گزینه‌ی انتخابات، راه‌های دیگری نیز برای جابه‌جایی قدرت وجود دارد؛ می‌توانید کودتا کنید یا در نظام انتخاباتی تقلب کنید. در سال ۱۹۱۷، لنین و بلشویک‌ها به کاخ زمستانی^۲ یورش بردند و از آنجا تأسیس دولت جدید را اعلام کردند. البته بعدها کودتای خود را «انقلابی» الهام‌گرفته از انقلاب ۱۷۸۹ می‌نامیدند. چند سال بعد در ۱۹۲۲، موسولینی نیز با هوادارانش به سوی رم رفت و پارلمان را مجبور به تحویل قدرت کرد. آن‌ها و سایر دیکتاتورها خیلی زود به این موضوع پی بردند که قدرت‌گرفتن صرف و بدون مراقبت، تاریخ انقضا دارد. قدرتی

۱. پدر لویی به او لقب لویی دیودونه (لویی خداداد) داد، زیرا او پس از چهار نوزاد مرده به دنیا آمده بود و زایش او را معجزه‌ی خداوند می‌دانستند. - م.

۲. Winter Palace: نام قصری در سن پترزبورگ که از سال ۱۷۳۲ میلادی تا ۱۹۱۷ محل سکونت تزارهای روسیه بود. - م.

برابر رقبای قدرتمندترش، بارها موقعیت‌های خود در حزب را از دست داد. در سال ۱۹۴۵ کیم ایل سونگ به دست اتحاد جماهیر شوروی به جماعتی که چندان به او تمایل نداشتند، تحمیل شد و در محاصره‌ی رهبرانی قرار گرفت که کارنامه‌ی فعالیت‌ها و مبارزاتشان بسیار پربارتر از او بود.

برای دیکتاتورها استراتژی‌های زیادی وجود داشت تا در راه رسیدن به قدرت خود را از شر رقبایشان خلاص کنند: پاک‌سازی‌های خونین، تقلب، تفرقه‌انداختن و غیره. اما در درازمدت، ساخت یک کیش شخصیت از همه کارآمدتر بود. این فرقه متحدان و رقبا را به یک اندازه بی‌ارزش می‌کرد و آنان را وامی‌داشت تا در تبعیت و فرمان‌برداری، با یکدیگر همکاری شوند. در همین حال، نکته‌ی مهم دیگری نیز وجود داشت؛ دیکتاتور با واداشتن دیگران به تحسین و تکریمش، جمعی از دروغ‌گویان پدید می‌آورد. واقعیت این است که وقتی همه دروغ بگویند، دیگر کسی نمی‌داند که چه کسی دروغ می‌گوید؛ در نتیجه یافتن شریک و متحد برای سازمان‌دهی یک انقلاب یا کودتا بسیار دشوار می‌شود.

چه کسانی این فرقه را ایجاد می‌کردند؟ عکاسان، نمایشنامه‌نویسان، آهنگ‌سازان، شاعران، سردبیران، هنرمندان و غیره. وزرای قدرتمند پروپاگاندا و برخی مواقع، تمام شاخه‌های صنعت در کار بودند. اما مسئولیت خلق نهبی یک کیش شخصیت بر عهده‌ی خود دیکتاتور بود. آن‌گونه که پزشک مائوتسه تونگ در کتاب خاطراتش نوشته‌است: «در یک نظام دیکتاتوری، سیاست از شخصیت دیکتاتور آغاز می‌شود.»^[۴] هشت دیکتاتور حاضر در این کتاب شخصیت‌های کاملاً متفاوتی داشتند، اما هرکدام تصمیماتی می‌گرفتند که برای فرقه‌ی پیرامون شخصیتشان اهمیت داشت. البته برخی بیشتر از دیگران درگیر می‌شدند. گفته می‌شود موسولینی بیش از نیمی از زمانش را برای مطرح‌کردن خود به‌عنوان حاکمِ قادر مطلق و «واجب‌الوجود ایتالیا» صرف می‌کرد. علاوه بر اداره‌ی شش وزارت‌خانه، استالین مرتباً فرقه‌ی خود را هرس می‌کرد؛ تمجیدهایی را که فکر می‌کرد بیش از حد گزاف است، حذف می‌کرد تا چند سال بعد که به‌نظر خودش زمانشان فرامی‌رسید، دوباره ظاهر شوند. چائوشسکو بی‌وقفه خودش را تبلیغ می‌کرد. هیتلر که در سال‌های نخست، شخصاً به پرداخت جزئیاتِ تصویر خودش

«کیش شخصیت»^۱ ترجمه شد. شاید این مفهومی نباشد که یک دانشمند بزرگ علوم اجتماعی با دقت عرضه کرده‌است، اما اکثر مورخان آن را بسیار مناسب می‌دانند.^[۳]

هنگامی که لوئی چهاردهم هنوز خردسال بود^۲، با شورش اشراف^۳ روبه‌رو شد؛ آن‌ها تلاش می‌کردند قدرت پادشاه را محدود کنند. البته شکست خوردند، اما تأثیر عمیقی بر پادشاه جوان گذاشتند؛ تا جایی که هراس از شورش و خیانت اطرافیان، مادام‌العمر، همراهش بود. او مرکز قدرت را از پاریس به ورسای منتقل کرد و اشراف را موظف کرد که وقت خود را در دربار بگذرانند تا بتواند آن‌ها را همان طور که دارند با یکدیگر بر سر برخورداری از مزایای سلطنتی رقابت می‌کنند، تحت‌نظر داشته باشد.

به همین ترتیب، دیکتاتورهای قرن بیستم از خیانتِ نزدیکان و اطرافیانشان، حتی بیش از شورش مردم عادی، می‌ترسیدند. آن‌ها انسان‌هایی بسیار ضعیف بودند؛ اگر این‌گونه نبود، انتخاب اکثریت باقی می‌ماندند. اما آن‌ها ترجیح دادند میان‌بر بزنند و کاخ قدرتشان را بر اجساد مخالفانشان بنا کنند. هم‌زمان با خود می‌اندیشیدند که اگر آن‌ها توانستند قدرت را به چنگ آورند، پس دیگران نیز می‌توانند. همین موضوع بود که باعث می‌شد در ذهنشان همیشه احتمال از پشت خنجر خوردن وجود داشته باشد. رقبا همیشه حضور داشتند، رقبایی که در بسیاری مواقع، در بی‌رحمی و شقاوت، دست‌کمی از دیکتاتورهایی که می‌شناسیم، نداشتند. موسولینی فقط یکی از رهبران مشهور فاشیست بود و اتفاقاً پیش از مارش رم در سال ۱۹۲۲، در صفوف خود با شورش روبه‌رو شده بود. نام استالین، در مقایسه با شهرت تروتسکی، کم‌رنگ بود. مائو در سال‌های پس از ۱۹۳۰، در

۱. *cult of personality*: به‌نظر حقیر، «کیش شخصیت» نه ترجمه‌ی گویایی برای «cult of the individual» است و نه «cult of the personality». درحقیقت آنچه مدنظر عالمان علم سیاست از این واژه است، «کیش شخص» یا «فرقه‌ی فردی» است. البته تا بی‌جوبی نظر بزرگان. بنده هم در ترجمه‌ی این کتاب، از همان اصطلاح جافتاده‌ی «کیش شخصیت» استفاده خواهم کرد؛ کیش و فرقه، به‌منظور جلوگیری از تکرار، به جای یکدیگر نیز استفاده شده‌اند.

۲. لوئی چهاردهم، از پنج‌سالگی بر تخت سلطنت فرانسه نشست و به‌مدت بیش از ۷۲ سال پادشاه این کشور بود. البته از پنج‌سالگی تا حدود بیست‌وسه‌سالگی‌اش کنترل امور بیشتر بر عهده‌ی نخست‌وزیرش ژول مازارن بود، همان کسی که در شکل‌گیری پیمان‌های مهمی مثل پیرنه و نیز وستفالی نقش مهمی داشت. -م. Frodne: شورش فروند، که با تحریک اسپانیا از سال ۱۶۴۸ تا ۱۶۵۳ فرانسه را درگیر خودش کرد. -م.

بهترین بازیگر ایتالیا می‌دانست. هیتلر نیز در یکی از آن لحظاتی که بی‌پروا سخن می‌گفت، خود را بهترین هنرپیشه‌ی اروپا لقب داد. اما در دیکتاتوری‌ها همه‌ی مردم باید به‌خوبی یاد می‌گرفتند که چگونه عمل کنند. آن‌ها باید می‌توانستند، هر زمان که لازم بود، بخندند، اصول و خطوط حزب را طوطی‌وار تکرار کنند، شعارها را فریاد بزنند و به رهبر خود ادای احترام کنند؛ خلاصه که آن‌ها ملزم به نمایش و خلق یک رضایت خیالی بودند. کسانی که نمی‌توانستند به‌خوبی ایفای نقش کنند، سرنوشتشان جریمه‌شدن بود یا حبس یا گلوله.

مسئله‌ی اصلاً این نبود که در حقیقت تعداد کمی از مردم واقعاً و از ته قلب، به دیکتاتور ایمان داشتند، بلکه این بود که کسی از عقیده‌ی دیگری خبر نداشت. هیچ‌گاه، هدف این فرقه‌ها متقاعدکردن یا حتی ترغیب افراد نبود، بلکه هدف آن‌ها ایجاد سردرگمی، برجیدن عقل سلیم، واداشتن به تبعیت، انزوای مردم و درهم‌شکستن کرامتشان بود. مردم باید خودسانسوری کنند و به‌نوبه‌ی خود، دیگران را زیرنظر بگیرند و آن‌هایی را که نتوانند در وظایف خود صادقانه و به اندازه‌ی کافی نسبت به رهبر مطیع باشند، تقبیح و نکوهش کنند. تمام تفاوت‌ها، مخالفت‌ها، طیف‌ها و رنگ‌ها همه زیر یک پوشش یک‌نواخت دروغین پنهان شده بودند؛ از مؤمنان حقیقی و افرادی که صادقانه رهبر را می‌ستودند گرفته تا فرصت‌طلبان، کلاهبرداران و افراد بی‌تفاوت، حتی متخاصم.

دیکتاتورها در داخل محبوب بودند و هم‌زمان در خارج از ستایش بیگانگان؛ از جمله روشن‌فکران برجسته و سیاست‌مداران بزرگ برخوردار بودند. برخی از بزرگ‌ترین اندیشمندان قرن بیستم حاضر بودند که استبداد را با تمسک به «خیر جمعی» نادیده بگیرند، حتی آن را توجیه کنند و به اعتلای اعتبار دیکتاتورهای محبوبشان یاری رسانند. در این کتاب، فقط اشاراتی گذرا به آنان می‌شود؛ چون پیشتر موضوع تحقیقات عالی‌متعددی بوده‌اند؛ از جمله اثر پُل هولندر.^[۷]

از آنجاکه یک فرقه یا کیش شخصیت باید به‌نحوی صادقانه و بی‌پیرایه محبوب و برآمده از دل مردم جلوه داده می‌شد، ناگزیر با خرافه و سحر و جادو درمی‌آمیخت. کیش شخصیت دیکتاتورها در برخی کشورها آن‌چنان رنگ‌وبوی مذهبی به خود می‌گرفت که می‌شد آن را به چشم نوعی پرستش یا دین سکولار دید. البته که در

نزد دیگران بسیار توجه نشان می‌داد، بعدها در زندگی حرفه‌ای‌اش بیشتر از سایر دیکتاتورها از تفویض اختیار در این موضوعات استفاده کرد. درنهایت، همه‌ی آن‌ها از تمام منابع حکومت برای ارتقای شأن خود استفاده کردند؛ آن‌ها حکومت بودند. البته همه‌ی مورخان چنین جایگاه محوری و مرکزی‌ای برای دیکتاتورها قائل نیستند. همان‌طور که مشهور است، ایان کرشوا^۱ هیتلر را «فاقد شخصیت» ویژه‌ی یک دیکتاتور توصیف می‌کرد، مردی میان‌مایه که خصوصیات شخصی‌اش نمی‌توانست میزان محبوبیتش را توضیح دهد. به اعتقاد کرشوا، کانون توجه را باید بر «مردم آلمان» و درک و برداشت آن‌ها از هیتلر و شخصیتش قرار داد.^[۵] اما از کجا می‌توان فهمید که مردم واقعاً درباره‌ی رهبرشان چگونه فکر می‌کنند، آن‌هم در شرایطی که آزادی بیان و اندیشه، نخستین قربانی یک نظام دیکتاتوری است؟! هیتلر با اکثریت آرا انتخاب نشد و نازی‌ها ظرف یک سال پس از به‌قدرت‌رسیدن، حدود ۱۰۰ هزار نفر از مردم عادی را به اردوگاه‌های کار اجباری فرستادند. گشتاپو، پیرهن‌قهوه‌ای‌ها و دادگاه‌ها کسانی را که رهبرشان را به‌شایستگی تحسین نمی‌کردند، بی‌درنگ زندانی می‌کردند.

برخی مواقع، ابراز عشق و ارادت به دیکتاتورها چنان خودجوش به نظر می‌رسید که ناظران خارجی و مورخان نیز آن‌ها را حقیقی و اصیل تصور می‌کردند. یکی از مورخان تاریخ اتحاد جماهیر شوروی می‌نویسد: «فرقه‌ی استالین در قلب میلیون‌ها نفر از مردم شوروی؛ از هر طبقه، سن و حرفه‌ای، به‌ویژه در شهرها، نفوذ کرده‌است و آن‌ها عمیقاً به آن باور دارند.»^[۶] اما این جملات گزاره‌های مبهم و غیرمستندی بیش نیستند؛ درست به اندازه‌ی گزاره‌ی عکسش؛ مثلاً اگر بگوییم میلیون‌ها نفر از مردم شوروی؛ از هر نژاد و حرفه‌ای، به‌ویژه در روستاها، هیچ اعتقادی به کیش استالین ندارند! حتی هواخواهان تیزبین هم نمی‌دانستند که در ذهن رهبر خودشان چه می‌گذرد؛ پس چگونه می‌توان ذهن میلیون‌ها انسان را که به دست رژیمشان خفه شده‌است، خواند؟

دیکتاتورهایی که دوام بیشتری آوردند، مهارت‌های زیادی داشتند. بسیاری از آن‌ها خیلی خوب می‌توانستند احساسات خود را پنهان کنند. موسولینی خود را

۱. Ian Kershaw: نویسنده و مورخ مشهور بریتانیایی. - م.

می‌خورد که تثلیث مقدس مارکس، انگلس و لنین را به تصویر می‌کشید؛ اما آموزه‌های سوسیالیستی کاملاً نمایشی و سطحی اعمال می‌شدند. علاوه بر این، منگیستو بیشتر وام‌دار لنین بود تا مارکس. مارکس چشم‌اندازی از برابری اجتماعی ارائه می‌داد، اما لنین ابزاری برای به‌چنگ آوردن قدرت فراهم کرد؛ یعنی تشکیل یک گروه آوانگارد. به جای انتظار برای آنکه کارگران به‌منظور سرنگونی سرمایه‌داری آگاهی طبقاتی کسب کنند، گروهی از انقلابیون حرفه‌ای سازمان‌یافته و قدرتمند نظامی رهبری انقلاب را بر عهده می‌گیرند؛ سپس دیکتاتوری پرولتاریا را برقرار می‌سازند و انتقال از سرمایه‌داری به کمونیسم را تسهیل می‌کنند. در این دوره نیز تمام دشمنان مسیر پیشرفت باید از میان برداشته شوند. ممکن بود تولید اشتراکی در روستاها برای منگیستو، وجهی مارکسیستی داشته باشد، اما بیش از این، وسیله‌ای بود برای استخراج غلات بیشتر از حومه‌ها که به او اجازه می‌داد تا نیروهای نظامی خود را بسازد.

دیکتاتورهای کمونیست حتی مبنای مارکسیسم را به‌گونه‌ای دگرگون کردند که دیگر نمی‌شد آن را بازشناخت. مارکس اعتقاد داشت که کارگران جهان باید برای پیشبرد یک انقلاب پرولتری، با یکدیگر متحد شوند. در عوض، استالین با این توجیه که اتحاد جماهیر شوروی، پیش از صدور انقلاب به خارج، نخست باید خود را تقویت کند، مفهوم «سوسیالیسم در یک کشور» را مطرح کرد. مائو مارکس را خوانده بود اما با گذاشتن «دهقانان» به جای «کارگران» نظریه‌ی او را وارونه کرد. کیم ایل سونگ عملاً شرایط مادی را به‌عنوان نیروی اصلی پیش‌برنده‌ی تاریخ انکار کرد و کاملاً واژگونه، ادعا کرد که مردم می‌توانند با تکیه بر روحیه‌ی خودکفایی و اعتمادبه‌نفس به سوسیالیسم حقیقی دست یابند. در سال ۱۹۷۲، سرانجام با گنجانده‌شدن فلسفه‌ی رهبر بزرگ در قانون اساسی، مارکسیسم در کره عملاً ناپدید شد. نکته‌ی شایان‌ذکر این است که در تمام این کشورها، مفهوم لنینیستی «گروه آوانگارد انقلابی» کم‌وبیش دست‌نخورده باقی ماند.

بیشتر اوقات، ایدئولوژی یک‌جور کنش یا عمل ایمانی بود، آزمایشی از وفاداری فرد به رهبرش. البته به این معنا نبود که دیکتاتورها فاقد هرگونه جهان‌بینی یا بینش باشند؛ موسولینی به خودکفایی اقتصادی اعتقاد راسخ داشت و همیشه

همه‌ی این موارد، این نوع تصورات از بالا ساخته و به اذهان مردم حقنه می‌شد. هیتلر خود را مسیحایی می‌نمایاند که با توده‌ها پیوندی عرفانی و شبه‌مذهبی دارد. فرانسوا دووالیه همه‌ی تلاشش را به کار بست تا همچون کاهن وودو به نظر برسد؛ همیشه، خودش در آتش شایعات مربوط به قدرت‌های ماورائی‌اش می‌دمید. به‌ویژه، در رژیم‌های کمونیستی، بسیار نیاز بود که فضایی برای سنت‌های موجود در جامعه و بهره‌گیری از آن‌ها وجود داشته باشد. دلیل این امر نیز ساده بود؛ تنها تعداد اندکی از مردم در کشورهایی با جمعیت روستایی مثل چین، روسیه، کره یا ایتوپیی، درکی از مارکسیسم-لنینیسم داشتند؛ در نتیجه، توسل به رهبران به‌عنوان شخصیت‌هایی مقدس بسیار موفق‌تر از فلسفه‌های سیاسی انتزاعی نظیر ماتریالیسم دیالکتیکی از کار درآمد که درکش برای جمعیت عمدتاً بی‌سواد حومه‌ی شهرها بسیار دشوار بود.

در دیکتاتوری، وفاداری به شخص بسیار مهم‌تر از وفاداری به یک عقیده یا ایدئولوژی است. از این گذشته، ایدئولوژی می‌تواند تفرقه‌انگیز باشد؛ زیرا مجموعه‌ای از آثار را می‌توان به‌گونه‌های مختلفی تفسیر کرد که جناح‌بندی‌های مختلفی را پدید آورد؛ مثلاً بزرگ‌ترین دشمنان بلشویک‌ها منشویک‌ها بودند و هر دو گروه به نام مارکس سوگند می‌خوردند! موسولینی از گرایش به ایدئولوژی اجتناب می‌کرد و مفهوم فاشیسم را عمداً مبهم نگاه می‌داشت. او کسی نبود که در چارچوب فکری محدودی بگنجد؛ به جای اینکه پیرو جهان‌بینی منسجمی باشد، به شهودی بودن خود افتخار می‌کرد. هیتلر نیز مانند موسولینی، فراتر از موضوعات جذابی مثل ملی‌گرایی و یهودستیزی، چیز خاص دیگری برای عرضه نداشت.

البته این مسئله در مورد رژیم‌های کمونیستی کمی پیچیده‌تر بود؛ زیرا آن‌ها به‌رحال قرار بود که مارکسیست باشند! باین‌حال، در آنجا هم، چه برای مردم عادی و چه اعضای حزب، غرق‌شدن در نوشته‌های کارل مارکس یک بی‌احتیاطی مطلق محسوب می‌شد. در دوران استالین، استالینیست بودید، در زمان مائو، مائوئیست و در زمان کیم ایل سونگ، نیز کیمیست!

در حکومت منگیستو، پایبندی به اصول سوسیالیسم، به‌جز ستاره‌ها و پرچم‌های قرمزنگ، جایگاه چندانی نداشت. در سرتاسر ایتوپیی، پوسترهایی به چشم

اغلب به آنگکار یا «سازمان»^۱ ارجاع داده می‌شدند. اما همان طور که هنری لوکارد مورخ گفته‌است، تکیه‌نکردن بر کیش شخصیت در کامبوج پیامدهای فاجعه‌باری برای خم‌های سرخ به همراه داشت. خیلی زود پنهان‌شدن پشت یک سازمان گمنام نتیجه‌ی عکس داد. «از آنجاکه آنگکار هیچ پرستش و عشق و تسلیمی در میان توده‌ها ایجاد نمی‌کرد؛ ناچار، تنها می‌توانست نفرت برانگیزد!»^[۸] حتی در داستان ۱۹۸۴ جورج اورول^۲، برادر بزرگ از طریق تصویرش که بر دیوارهای سراسر شهر نصب شده‌است، از هر گوشه و کناری در خیابان مردم را می‌پاید. دیکتاتورهایی که عمر نسبتاً طولانی‌تری داشته‌اند، عموماً به دو ابزار اساسی تکیه کرده‌اند: وحشت دائمی و کیش شخصیت. با این حال، عامل دوم، معمولاً به چشم یک عامل حاشیه‌ای در نظر گرفته می‌شود. این کتاب قرار است «کیش شخصیت» را درست در جایی که به آن تعلق دارد، قرار دهد: در قلب استبداد.

ورد زبانش بود. منگیستو اریتره را به چشم یک استان شورشی می‌دید و اعتقاد داشت که جنگ بی‌امان یگانه راه‌حل بحران است.^۱ اما در نهایت ماهیت ایدئولوژی درست همان چیزی بود که دیکتاتور حکم می‌کرد؛ به همین دلیل هم می‌توانست با گذشت زمان تغییر کند. دیکتاتور قدرت را شخصی‌سازی می‌کرد و کلام و منویات خود را به قالب قانون درمی‌آورد.

دیکتاتورها به مردم خود دروغ می‌گفتند، اما خودشان را نیز می‌فریفتند. برخی از دیکتاتورها با اعتماد به نبوغ خود، در جهان خودساخته‌شان غرق می‌شوند. برخی دیگر نسبت به اطرافیانشان بدبینی بیمارگونه‌ای پیدا می‌کردند. همه‌شان را متملقان و چاپلوسان احاطه می‌کردند. دیکتاتورها مدام در میان تکبر و بدبینی مفرط پس‌وپیش می‌شدند و به‌تنهایی تصمیمات بزرگی می‌گرفتند که عواقب ویرانگرش گاهی به قیمت جان میلیون‌ها انسان تمام می‌شد. برخی از آنان ارتباطشان با واقعیت بیرونی را کاملاً از دست دادند؛ مثل هیتلر در سال‌های پایانی زندگی‌اش؛ در مورد چائوشسکو هم که نیازی به گفتن نیست. با این حال، بسیاری از آن‌ها هم دوام آوردند. استالین و مائو، پس از سال‌ها قدیس بودن و ستایش شدن نزد مردم؛ در نهایت، به مرگ طبیعی از دنیا رفتند. دووالیه موفق شد قدرت را به پسرش منتقل کند و او کیش شخصیتی پدرش را دوازده سال دیگر زنده نگه داشت. و البته در مورد عجیب‌ترین فرقه‌ای که تاکنون دیده‌ایم، طایفه‌ی کیم اکنون سه نسل است که در کره‌ی شمالی حکم می‌رانند.

فهرست رهبرانی که معمولاً با عنوان دیکتاتورهای مدرن از آنان یاد می‌شود، بیش از صد نفر است. برخی به‌مدت چند ماه و برخی دیگر چند دهه در قدرت بوده‌اند؛ از جمله کسانی که به‌راحتی می‌توانستند در این کتاب گنجانده شوند عبارت‌اند از فرانکو، تیتو، خوجه، سوکارنو، کاسترو، موبوتو، بوکاسا، قذافی، صدام، اسد (پدر و پسر) و موگابه.

اکثرشان نوعی کیش شخصیت داشتند؛ هرچند که در مضمون با هم متفاوت بودند. البته چند استثنا وجود دارد: مثلاً پول پوت. دو سال پس از به‌قدرت‌رسیدنش، حتی بر سر هویت دقیقش هم مناقشه بود. در کامبوج مردم

۱. Communist Party of Kampuchea: حزب کمونیست کامبوج. -م.

2. George Orwell

۱. جنگ استقلال اریتره از اتیوپی که از سال ۱۹۶۱ تا ۱۹۹۱، نزدیک به ۳۰ سال، ادامه داشت.

موسولینی

منطقه‌ی ای‌یوآر (EUR)، واقع در حاشیه‌ی مرکز تاریخی رم، یکی از زیباترین نواحی این شهر است، که محل تلاقی خیابان‌های پهن و صاف و استقرار ساختمان‌های با ابهت پوشیده از مرمر سفید و درخشان تراورتن است؛ همان موادی که کولوسیوم^۱ را با آن ساخته‌اند. ای‌یوآر، مخفف نمایشگاه جهانی رم (Esposizione Universale Roma)^۲، یک نمایشگاه عظیم جهانی است که بنیتو موسولینی برای بزرگداشت بیستمین سالگرد مارش رم^۳ در سال ۱۹۴۲ طراحی اش کرد. همان طور که معمار اصلی آن مارچلو پیاسنتینی^۴ گفت، این پروژه قرار بود ویتترین تمدن نوین جاودانه‌ای باشد: «تمدن فاشیسم» اگرچه این نمایشگاه هرگز برگزار نشد و ساخت آن نیز با وقوع جنگ جهانی دوم متوقف شد، بسیاری از ساختمان‌های نیمه‌کاره‌ی آن در دهه‌ی ۵۰ تکمیل شدند. یکی از نمادین‌ترین سازه‌های ای‌یوآر که روی سکویی مرتفع، مانند یک معبد رومی باستان، قرار گرفته است و با کاج‌های چتری^۵ باشکوه احاطه شده، ساختمان بایگانی دولتی است.^[۱]

در یک اتاق مطالعه‌ی شاهانه، با ستون‌های معظم، می‌توانید مکاتبات

۱. Colosseum: از آثار باستانی رم و بزرگ‌ترین آمفی‌تئاتر در امپراتوری روم با ظرفیتی حدود ۵۰ تا ۸۰ هزار نفر. -م.

۲. مجموعه‌ی نمایشگاه‌هایی که هر چندسال یک بار در یک کشور میزبان برگزار می‌شود؛ این نمایشگاه در واقع مهم‌ترین نمایشگاه برگزار شده در جهان محسوب می‌شود که در آن دستاوردهای هنری، علمی و فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و پیشینه‌ی فرهنگی کشورها به نمایش گذاشته می‌شود. -م.

۳. تظاهرات توده‌ای عظیم که در سال ۱۹۲۲ به‌ویژه با هدایت پیرهن سیاهان ایتالیا انجام شد و موجبات به قدرت رسیدن موسولینی را فراهم آورد. -م.

4. Marcello Piacentini

۵. کاج‌های چتری، کاج ایتالیایی یا صنوبر ثمری، گونه‌ای از انواع کاج که بسیار شبیه چترهای باز شده‌اند.